

شعر از دیدگاه پیامبر اسلام (ص)

دکتر جلیل تجلیل

پس جهان شاعر بود چون دیگران
آنکه او بد سرور پیغمبران
گفت در زیر زبان شاعران
هست حق را گنجهای بی شمار
سر این یک می نداند از هزار

(مصیبت نامه)

از این رو است که پیامبر گرامی اسلام (ص) شاعرانی چون «عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت» را که وی را مدح گفته و به زبان شعر تعالیم پاکش را ستوده و دشمنان رسالت را نکوهیده اند^(۱) شاعران راستین و نیک اندیش دانسته و آنان را مشمول نواخت و نکو داشت خویش فرموده است و از جمله بنا به روایت بخاری و مسلم در صحیحین، خود پیامبر (ص) به حسان گفت: «اهجهم و روح القدس معک»^(۲) یعنی (مشرکان راهجو بگو که که روح القدس با توست) و این عنایت نبوی به شعر موجب شده که بعدها شاعران تازی و پارسی، هنر خویش را گرامی دارند و به این رویداد افتخار زا در مطاوی شعر خود، اشاره کنند از جمله منوچهری دامغانی در قصیده شیوای خود به مطلع:

گاه توبه کردن آمد از مدیح و هجی

کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی

گفته است:

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ

شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی

و فریدالدین گوید:

مصطفی گوید دل و جان را ز قدر

بی گمان این یکی از مواهب گرانقدر «حکیم سخن در دهان آفرین» است که زبان و خامه شاعران را به جهان رازها و زیباییها و عوالم اخلاص و کمال آشنا ساخته و آنان را به تصویر و نمایش اسرار هوشربای دهر توانایی داده است تا غم جانکاه هستی را از چهره جان برگیرند و جهان پرشور معانی را در برگزیده ترین پیکره های سخن که «شعرش نامیم» بر ما عرضه کنند. اما این موهبت شعر و شاعری، خود دستخوش اوج و حضیض های معنوی و لفظی و طعمه هوس بازیها و دلگرمی های آدمی است و ناگزیر آنگاه که از دیدگاه داوری و سنجش بی شائبه ساخته و سنجیده شود، نیک و بد و زشت و زیبا دارد.

با این همه، شعر دیهیم افتخاری است که برفرق مفاخر کائنات می درخشد آن سان که گویی شاعران را با عناصر کون چون باد و آتش و ماه و مهر و زمین و آسمان پیوندی دیر گسل و نسبتی جاویدان است: چنان که گفته اند (ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعرا) یعنی (خدای را در فرود جهان عرش گنج ها است که شاعران کلید آنها هستند) و در این معنی، عطر نفعه زای شیخ

فریدالدین عطار چه نیکو به مشام می رسد:

شعر و شرع و عرش از هم خاسته است

تا دو عالم زین سه حرف آراسته است

چون بهشت و آفتاب و آسمان

چون عناصر باد و آتش خاک و آب

نسبتی دارند با این شاعران

آیین جاودانه و جامع اسلام، هیچ یک از استعدادها و فعالیت های اصیل انسانی را در بونه اجمال و یا فراموشی نگذاشته و برای هر باب از امور فردی و اجتماعی و حتی ذوقی و عاطفی انسان، توضیحات و دستوراتی ویژه ارائه کرده است. شعر نیز به مثابه وجهی از خلاقیت و فراورده ای برخاسته از شعور، احساس و تخیل و حتی گونه ای شناخت، مشمول این قاعده کلی است.

پیامبر اسلام (ص) در مورد شعر و شاعران سخن های راهگشا دارد. چه بهتر که این سخنان را به روایت استادی بشنویم که از هر دو حوزه «شعر و شرع» باخبر است.

استاد جلیل تجلیل در مقاله حاضر موضع اسلام را در مورد نیک و بد و زشت و زیبای شعر، با استناد به روایات پیامبر اعظم (ص) و نیز اشعار برخی از شاعران برجسته و بنام چون: سنایی، عطار و خاقانی باز جسته و بیان کرده است.

منبری بنهاد و حسان را ز قدر
 بر سر منبر فرستادش بگناه
 تا ادا می کرد شعر آن جایگاه
 گه ثنا گفتیش گه آراستی
 گاه از وی قطعه ای درخواستی
 بنگرید ای منکران بی وفا
 تا کرا بنهاد منبر مصطفی
 گفت حسان راز احسان و کرم
 هست جبریل امین با تو بهم
 خواجه دنیا و دین شمع کرام
 خواند ایشان را امیران کلام (۳)

(بدین سان، حسان مشمول احسان پیامبری گردیده است و آوازه اش در ادب فارس و تازی پیچیده، و بزرگان شعر فارسی نامش را به نکویی یاد کرده اند:

سنایی گوید:

کی توان از خلق متواری شدن پس بر ملا
 مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن
 شاعری بگذار و گرد شرح گرد ایراترا
 زشت باشد بی محمد نظم حسان داشتن
 انوری در وصف حسان ممدوح، خویش را مانند
 حسان داند و گوید:

وصف احسان تو خود کس نکند

من کیم و بر مثل حسان است

و در هنر، مقدم اعیان و در نظم و نثر، حسان
 روزگار می خواند:

ای در هنر مقدم اعیان روزگار

در نظم و نثر اخطل و حسان روزگار

و در ابیات زیرین به شعر و اقبال حسانی اشاره
 می کند:

آخر از تربیتی قیمت و مقدار گرفت

شعر حسان که همی کرد رسولش تحسین

*

شاد باش ای مصطفی سیرت خداوند این منم

کز قبول سیرت اقبال حسان یافته

به اتکاء همین شهرت و ناموری حسانی، خاقانی لقب (حسان عجم) یافته و در دیوان خود جای جای به حسن سیرت و اوج شهرتش مترنم است، شعر خود را به درگاه مصطفی حرز امم شناخته، خویش را «حسان خلعت» و ممدوح را «مصطفی دولت» قلمداد می کند. حسان بی رسول و فرزند بی هشام را از تشریف افتخار و وسام رونق کلام بی بهره می شناسد:

بدین ابیات:

زاهدم اما بر همین دین نه یحیی سیرتم

شاعرم اما لبید آیین نه حسان مخبرم

*

چون بدر مصطفی نایب حسان تویی

فرض بود نعت او حرز امم خاستن

*

□ پیامبر گرامی اسلام (ص)

شاعرانی چون «عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت» را که وی را مدح گفته و به زبان شعر تعالیم پاکش راستوده و دشمنان رسالت را نکوهیده اند. شاعران راستین و نیک اندیش دانسته و آنان را مشمول نواخت و نکو داشت خویش فرموده است.

اگر بر احمد مختار کس خواند چنین شعری

ز صدر او ندا آید که قد احسنت حسانی

*

و گر خواهی کزین منزل امان آن سرا یابی

امانت دار یزدان را نیابت دار حسان باش

*

محمد خصال است و حسان او من

من او را شناسم مرا او شناسد

*

مصطفی دولتاً سوی حسان

خلعتاً چون مصطفی فرستادی

*

بی او سخن نرانم و کی پرورد سخن

حسان پس از رسول و فرزند پس از هشام

*

زهی تمیمه حسان و ثابت واعشی

خهی یتیمه سبحان و وائل و عتاب

*

به سر خاک محمد پسر یحیی پاک

روم و رتبت حسان به خراسان یابم

دیگر از شاعرانی که در پیشگاه پیامبر اسلام مفتخر به انشاد شعر شده و شرف یگانه پرستی یافته اند، کعب بن زهیر (۲۴ هـ) است. این شاعر نیک انجام به هنگام ظهور اسلام مشرک بود و با آن که برادرش (بجیر) اسلام آورد، او در تیرگی و گمراهی به سر می برد و با اسلام سرستیز و با پیامبر آهنگ هجو و دشمنی داشت و چون دانست که اگر توبه کند و آینه درون از زنگار مدلت بار شرک زدوده و پاک گرداند

و به اسلام گراید پیامبر از اباحه خون وی منصرف خواهد شد، از کرده خویشتن پشیمان شد و قصیده معروف خود را که با تشبیبی سخت دل انگیز شروع و با نعت پیامبر پایان می یابد و در آن تعبیر، عیبجویانش را با ابراز ندامت از هجو اسلام به عرض پیامبر می رساند، بخواند اینک ابیاتی از آن:

بانت سعاد و قلبی الیوم متبول

متیم إثرها لم یفد مغلول (۴)

و ما سعاد غداة البین اذ رحلت

إلا اغن غصیض الطرف مکحول

أثبتت ان رسول الله اوعدنی

والعفو عند رسول الله مأمول...

یعنی (سعاد از من دور شد و کناره گرفت و دل من در دوری او شکسته گمگشته و مجنون عشق و مهر اویم. در آن پگاه هجران، که سعاد مرا ترک گفت، دیدگانی خمارین و مکحول و نوایی خوش داشت، با دندان هایی که چون لبخند می زد، آب شفاف آن می درخشید، گویی که به می اش آب داده اند. به من خبر رسید که پیامبر به من وعده بخشایش داده و به راستی که در پیشگاه او امید عفو دارم.

آنگاه به مدح پیامبر رسید و دلاوری آن برگزیده قریش و برخاسته مکه را در سلک نظم کشید:

ان الرسول لسیف یستضاء به

مهند من سیوف الله مسلول

فی فتیة من قریش قال قائلهم

بیطن مکه لما اسلموا زولوا...

زالوا فما زال انکاس و لا کشف

عند اللقاء و لا میل معاذیل

لا یقع الطعن الا فی نحورهم

و ما بهم عن حیاض الموت تهلیل

شم العرائین ابطال لبؤسهم

من نسج داوود فی الهیجاء سرایل

یعنی به درستی این پیامبر ما شمشیری است که بدان به روشنایی حقیقت راه یابند.

آهیخته تیغی هندی که نه از شمشیرهای معمولی باشد، بل از شمشیرهای کردگاری است در میان جوانانی با فتوت، که گوینده ای خبر داد آنگاه که اسلام آوردند از آنجا رهسپار مدینه شدند در حالی رفتند که از دیدار مرگ ناتوان و در پهنه اردوگاه بی سلاح و بی مرکب نبودند. جانبا زانی که از جنگ روی برتافتند و نیزه جز بر سینه آنان جای نمی گرفت (هیچ گاه پشت به دشمن نمی کردند که نیزه دشمن بر پشتشان برخورد) و هرگز از جریان خون شهادت و مرگ بیم و تأخیر نداشتند. پهلوانانی با بینی های تیز و جامه و سلیح نبرد و پوشاک داودی بفت و مجهز به شلوارهای فاخر بودند.

پیغامبر این ابیات را به اشتیاق گوش داد و مردم را اشاره کرد که به دقت گوش دهند و سرانجام به عنوان جایزه و خلعت، برده خود را بدو بخشید.

این برده مقدس را بعدها، معاویه از خاندان کعب

خریداری کرد و پیوسته دست به دست خلفای اموی و عباسی می گشت و سرانجام به خلفای عثمانی رسید و این امر مستند شاعرانی چون منوچهری در توجیه درخواست صلح و عطای شاعران گردید، آنجا که گفت:

ور عطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس
احمد مرسل ندادی کعب راهدیه ردی

از چهره های برجسته شعری دیگر که موفق به جلب ارتیاح و حمایت پیامبر شده و در حضور صاحب رسالت به افتخار انشاد شعر مباهی گشته اند، ابولیلی حسان پسر عبدالله جعدی عامری (۷۰هـ) است که در جنگ صفین ملتزم رکاب علی علیه السلام بوده و به قلم و زبان به یاری آن بزرگوار برخاسته است.

این شاعر که اشعار زیادی در فخر و هجاء و مدیح و رثا دارد، در پیشگاه نبی اکرم (ص) قصیده خود را چنین خواند:

بلغنا السماء مجدنا وجدودنا
وانا لرجو فوق ذلك مظهرا

یعنی (مجد و بهره ها و سعادت ما به آسمان رسید و امیدوارم به مظهری بالاتر از آن برسیم).

پیامبر (ص) فرمودند: ای ابولیلی، این مظهر چیست و کجاست عرض کرد: آن همانا بهشت است. پیامبر فرمودند: «آری! اگر خدا خواهد» آنگاه فرمودند: ادامه بده و او ایاتی خواند که ترجمه آنها چنین است: اگر نادانی با بردباری قرین نگردد و نادان نتواند با بردباری با رویدادی مقابله کند، در چنین نادانی، خیری نیست. (۵)

اگر برتری ها و فضیلت هایی صفا و جمال حلم را از تیرگی باز ندارد، چنین حلمی سودمند نیست، آنگاه پیامبر فرمودند: (لا یفرض الله فاک - خدای دهانت را نشکند).

از این سرگذشت برمی آید که پیامبر خود به دقایق شعری آشنا بوده و شخصاً به نیک و بد اشعار داوری می کرده و نکات نیکوی آن را ارج می نهاده است چنان که نقل شده، پیغمبر با ابوبکر در یکی از راههای مکه، به مردی برخوردند که این بیت می خواند:

یا الها الرجل المحول رحله
هلائزلت بآل عبدالدار

یعنی (ای آن که بار و بنه خود را برداشته و تغییر مکان می دهی، چرا به آل عبدالدار فرود نیامدی و میهمان نشدی).

پیامبر فرمودند: ای ابوبکر، مگر شاعر این بیت را چنین گفته است؟ گفت یا رسول الله نه، بلکه شاعر گفته است:

یا ایها الرجل المحول رحله
هلا سألت عن آل عبد مناف

یعنی (ای که بار و بنه خود را برداشته، آهنگ تغییر مکان داری، چرا از خاندان عبد مناف سؤال

الالذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا الله کثیراً، یعنی (جز آنان که به خدا ایمان آوردند و کارهای شایسته کنند و خدا را بسیار یاد کنند).

شاعرانی که در قرآن کریم مذمت شده اند، مشرکانی هستند که در برابر وحی اباطیلی دروغین اظهار داشته (۸) و مدعی بودند که ما نیز نظیر آنچه محمد (ص) آورده توانیم گفت و عده ای گمراه را پیرامون خود گردمی کردند. و مشمول (الالذین امنوا و عملوا الصالحات) شاعران با ایمان می باشند چون عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت و دیگر شاعرانی که پیامبر (ص) را مدح کردند. (۹)

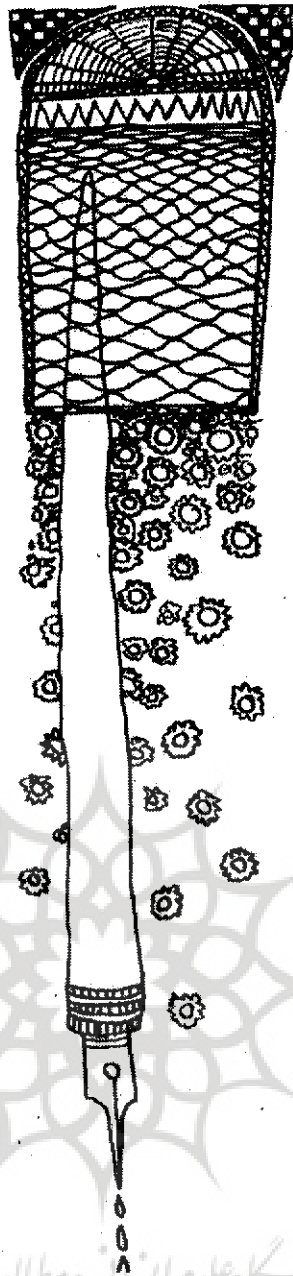
آری، پیغامبر اسلام حامل وحی بود و وحی، روح قدسی و نامحدود است و در محدود نمی گنجد و مقام آن بالاتر از شعر است. چه شعر، از طبع برمی خیزد و روح قدسی را طبیعت نیست. او که هر دو کونش ارزشی نمی آرزد، خوشه چینی چون کند در خرمنی؟ و گرنه نطق و گفتار پیامبر شاعران را خاموش و درسان حلقه در گوش می کرد، آن که هر دو عالم زیر پایش خاک بود، اگر شاعر نباشد چه باک:

آنکه باشد هر دو کونش ارزشی
خوشه چینی کی کند در خرمنی
حق چو گفتمش نیست شاعر زان نبود
ورنه او را در سخن تاوان نبود
بود او هم در عرب هم در عجم
افصح الفصحاء فی کل الامم
شاعران را نطق او خاموش کرد
در نطقش حلقه شان در گوش کرد...
هم فصیحان پیش او الکن شدند
هم ظریفان جهان کودن شدند
باز بر جبریل گفت ای محترم
من نیم با وی نبود او لاجرم
هر دو عالم زیر پایش بود خاک
گر نبود او مادی شاعر چه باک؟
روح قدسی را طبیعت کی بود
انبیا را جز شریعت کی بود
شعر از طبع آید و پیغمبران
طبع کی دارند همچون دیگران

(مصیبت نامه)

زر آنگاه سنجیده شود که محدود و پذیرای سختن باشد، زر و وحی پیغمبر نه چندان محدود است که در عیار آید. گوهر رسالت پیغمبر چون با توزین و سنجیدن برمی آمد بنابراین، اقیانوس بیکران زرش ناسخته بود و در قالب شعری در نبایست گنجید:

زر چو در میزان نمی گنجد بسی
کی تواند سختن آن زر را کسی
ور بسی سختن نه پس کاری بود
پس توان سختن چه بسیاری بود
چون پیغمبر خواهی اسرار بود



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیامبر (ص) فرمودند: بلی ما نیز چنین شنیده ایم. اما این که خدا در قرآن کریم، ساحت پیامبر را از شعر منزله خوانده و فرموده: (و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له) (۶) و یا این که شاعران در قرآن کریم نکوهش شده اند (الشعراء یتبعهم الغاوون) (۷) (از شاعران گمراهان پیروی می کنند) بنابراین چه از تفاسیر معتبر برمی آید، این شعرای مشرک اند که مورد مذمت قرآن کریم واقع شده اند و این ذم، متوجه خود شعر و دانستن دقائق بلاغت و کمال آن نیست. چه اگر چنین بود این عیب دامنگیر همه دانشمندانی می شد که در تفسیر قرآن کریم و حدیث به اشعار عهد جاهلیت استشهد کرده اند و لازم می آمد که اشعاری که پیامبر اسلام (ص) در طرد شرک و نعت اسلام اصغاء فرموده و جائزت بخشیده اند، مشمول یک چنین داوری بشود.

پس ذم شاعر را نباید مطلقاً متوجه ذم شعر دانست، چه اگر ذم شاعر مؤدی به ذم شعر می بود، خداوند نمی فرمودند:

در خورش زرش سخن بسیار بود
چون به سختن بر نمی آمد زرش
همچنان ناسخته می رفت از برش

در برابر کسانی که شعر را به سبب وجود هزل و دروغ می نکوهند، باید گفت که اینان هر گونه سخن را از نظم و نثر به نکوهند، چه مردم در طول قرون به نثر بیش از نظم سخن گفته اند و اگر آثار منشور نیز بمانند نظم در طی قرون و اعصار می آمد، مسلماً هزل و دروغ آن بیش از نظم بود. (۱۰)

گذشته از این، گوینده شعر نوعی مقلد است و می خواهد تصاویر زیبا و موثر یا بایسته و بکر هستی را بر صفحه روزگار منقوش سازد و آهنگ توحیدی را که از مظاهر جهان صنع برمی خیزد و این همه نقش ازل را بر در و دیوار وجود که با ترنم خاموش و سحاری گوش فکرت رامی نوازد، جامه زیبای لفظ پوشد و نظام کبریای شعر بخشد که «ان من شیء الا یسیح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم».

به این ابیات سعدی بنگرید:

آفرینش همه تسبیح خداوند دلست
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

*

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

که این قطره ای از دریا و مشتی از خروار است و به «صد دفتر نشاید گفت وصف حال مشتاقین!»

بسا که شاعر در این عکسبرداری و تقلید پذیرای فرمان هنر است و از آزادی آن برخوردار. گاهی شاعر ناگزیر است دروغ و اباطیلی در شعر خود بیاورد و نقل کفر کند و نفوس را برانگیزد. بنابراین، برای مقلد و شاعر و هنرمند اگر توانست باطل را آنچنان که هست بنماید، نه تنها عیب نیست بلکه حسن و کمال هنر او در این است.

در قرآن کریم خدای تعالی سخن کفار را نقل کرده است (۱۱) پس باید به غرضی که شعر دارد توجه داشت و گرنه چگونه می توان این فرموده پیامبر (ص) را که فرمود: (ان من الشعر لحکمة) (۱۲) و (ان من الیسان لسحرا) و آن همه تحسین و ازیاحی که در برابر شعرای راستین ابراز می فرمود نادیده گرفت. (۱۳)

بطور کلی توان گفت نظم کلام؛ نوعی تربیت و مران سخن است برای برانگیختن نفوس و تلطیف احساس بشری و هم برای آنکه نقش دلریا و رنگین آرزوها و امیدهای تسلی بخش را در برابر دل دهد. این نظم و قالب خود با همه ریزه کاری ها و سنت های پرارجش می تواند در خدمت بیان هر اندیشه ای از درست و نادرست و حق و باطل درآید. نه مگر قرآن کریم که حد اعلائی آیت اعجاز و کلام پروردگار است، خود معجزه باقیه گرامی پیغمبر است؟

□ بنابر آن چه از تفاسیر معتبر برمی آید، این شعرای مشرکانند که مورد مذمت قرآن کریم واقع شده اند و این دم، متوجه خود شعر و دانستن دقائق بلاغت و کمال آن نیست.

از جمله دقائق تاثیر و اعجاز این کتاب مجید آسمانی، رعایت ریزه کاری های ادبی و ایراد سجع ها و بسی بدایع ادبی است مثلاً در آیه شریفه (۱۴) (وتلک اذا قصمة ضیری - آیه ۲۴ سوره نجم).

(اکنون این قسمت کردنی، مخالف عدالت است) به جای کلمه (ضیری) کلمه (ظالمة) نیز می توانست بیان مقصود کند، لکن کلمه (ضیری) با توجه به آهنگ آسمانی آیات (والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی) (قسم به ستاره ها آنگاه که فرو شود یا برآید صاحب شما گمراه نشد و به راه باطل نرفت. آیات ۲ و ۳ از سوره نجم).

به بهترین صورت ممکن آهنگ دنواز و تأثیر ژرف معنوی و صوری خود را همراه یکدیگر جلوه گر ساخته است.

زیبایی های شعری وقتی در خدمت تزریق حق بینی و توحید و مکارم اخلاق و بیان شریعت راستین درمی آمد، نظر تحسین پیامبر اسلام (ص) را جلب می کرد و همین عنایت نبوی شاعران گران ارجی را به نعت آن خاتم پیمبران که نگین «خلق عظیمش» در خاتم هستی می درخشد برگماشته است و شاعران تازی سرا و پارسی سخن چه هم روزگار او و چه پس از آن بزرگوار، نعوت و اوصاف پاکش را به بیان شعر برشمرده اند.

۱ و ۲- زک الوسیط، تاریخ ادبیات عرب از استاد ترجمانی زاده، دلائل الاعجاز، تفسیر مجمع البیان ذیل آیه: الشعراء یتبعهم الغاؤون، سوره الشعراء - شرح دیوان کعب بن زهیر، طبع قاهره، ۱۹۵۰ م، شرح قصیده بانث سعاد، عبدالله بن هشام انصاری.

۳- مصیبت نامه

۴- رک: شرح دیوان کعب بن زهیر، طبع قاهره، ۱۳۶۹ هـ. شرح قصیده بانث سعاد از

جمال الدین بن هشاری، طبع اسلامبول.

۵- لاخیر فی حلم اذا لم تکن له

بوادر تحمی صفوه ان یکدرا

ولاخیر فی جهل اذا لم یکن له

حلم اذا ما اورد الامر اصدا

۶- سوره یس آیه مبارکه ۷۰.

۷- سوره الشعراء آیه ۲۲۴.

۸- رک: تفسیر مجمع البیان.

۹- مشرکان نزول وحی را به پیغمبر اکرم انکار

کرده و آن بزرگوار را گاهی شاعر و گاهی مجنون و

گاهی ساحر می گفتند و این است آیاتی چند که به این

معنی دال است: (بل قالوا اصغاث احلام بل افتراه بل

هو شاعر آیه ۵ سوره انبیاء = یعنی بلکه گفتند فراهم

آورده خواب ها بلکه آن را دروغ بست بلکه او شاعر

است) (و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون: آیه

۳۶ الصافات = یعنی و می گویند آیا ما خدایان خود را

به خاطر شاعری مجنون ترک کننده ایم؟) (ام یقولون

شاعر تریبص به ریب المنون = آیه ۳۰ الطور - یعنی

بلکه گویند شاعری است که حادثه روزگار را به او

انتشار می داریم) (و ما هو بقول شاعر قلیلا متومنون -

آیه ۴۱ الحاقه = یعنی (و آن سخن شاعری نیست اندکی

از شمای گروند) (وقال الکافرون هذا ساحر کذاب =

آیه ۴ سوره ص: کافران گفتند این جادوگری سخت

دروغگواست) (فتولی برکنه و قال ساحر او مجنون =

آیه ۳۹ الذاریات - یعنی پس به یک سویش برگردید و

گفت جادوگریا دیوانه است) (کذلک ما اتی الذین من

قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون - آیه ۵۴ سوره

الذاریات، همچنین به آنان که پیش از ایشان بودند هیچ

رسولی نیامد مگر آنکه گفتند جادوگریا دیوانه است).

و شیخ عطار در مصیبت نامه به این معنی

متعرض است:

چون جهودان ساحرش می خواندند

بت پرستان شاعرش می خواندند

حق تعالی گفت این بس ظاهر است

که به حق نی شاعر و نی ساحر است

شاعری در منصب پیغمبری

همچو هیجایی است در اسکندری

۱۰- دلائل اعجاز.

۱۱- از جمله، «قالوا انا معکم انما نحن

مستهزؤون

۱۲- رک: احادیث مشنوی استاد فروزانفر.

۱۳- رک: دلائل الاعجاز.

۱۴- رک: النقد الادبی، احمد امین، جلد اول،

ص ۵۷.